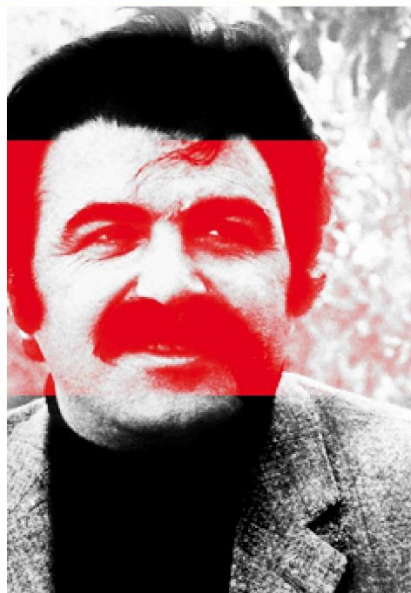


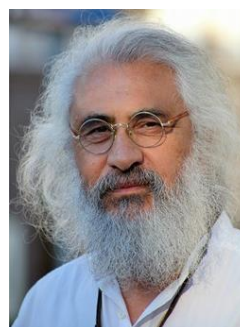
Exilens porträtt



ساعدی - واپسین دیدار
فیلمی از سیروس وقوعی

حافظه سینما را وام میگیریم تا با یادمان غلامحسین ساعدی، این شخصیت فرهنگی سیاسی مبارز، "داستان نه تازه ی" تبعید را در سرزمین گسست های بی رحم نظاره کنیم. حکایت همچنان باقی است. اینرا آثار ساعدی شاهدند.

پیش زمینه - یادداشتی درباره فیلم "ساعدی - واپسین دیدار"



نوشته: حسین مهینی

سرنوشت این نسخه از فیلم "ساعدی - واپسین دیدار" ساخته سینماگر میهنمان سیروس وقوعی، همانند عنوان بندی آغاز فیلم "داستان نه تازه تبعید در سرزمین گسست های بی رحم" است. نمونه عینی چنین گسست های تلخی، نه در درازنای دوران های فراموش شده و نه در تاریک خانه ی

حافظه های استبداد زده؛ که در زمانه امروز و در همین برهه ی تاریک و سیاه سرزمینمان شاهد تکرار آن بوده و هستیم. چگونه گی گسست در فیلم " ساعدی - واپسین دیدار"، پدیده نا آشنایی در حافظه تاریخی روشنفکری ما نیست.

از لحظه هایی که جرعه های ذهنی پرداختن به فیلمی درباره ساعدی به جمع کوچک سیروس - گروه سیلوش - می زند، آن جمع همگامی که دل درگرو آینه هنر ساعدی دارند، در پی آن برمی آیند تا مصائب مردم محروم جامعه و مقاومت آن ها را دربرابر دیکتاتوری حاکم بر میهنمان، در کنکاشی روشنگرانه مبتنی بر زندگی و آثار ساعدی در فیلمی به نمایش بگذارند. آن ها با شور و اشتیاق و پایداری کار ساختن فیلم را پیش می برند. سرانجام فیلم آماده نمایش شده و چند بار به طور پراکنده در سوئد و خارج از سوئد به نمایش عمومی گذاشته می شود.

زمانه، زمانه سرفصل شکوفایی و آوازه تاثیر فیلم است!

اما دیری نمی باید که آفت گسست، "سن" (1) به همگامی سازنده گان آن می زند، در ذهن های آنها خانه می کند، و جمع آن ها را از درون می پوکاند. آفت گسست، یائسه گی پیشرس را به آن ها، به جمع، و موجودیت بقای خود فیلم تحمیل می کند.

آفت گسست در فیلم " ساعدی - واپسین دیدار" پدیده پیچیده الهی و آسمانی و غیر ارادی نبود! خیلی ساده و زمینی بود. تنی چند از افراد گروه سازنده فیلم، ادامه زندگی در تبعید و شرایط ناهموار آن را بر نمی تابند و به آستان بوسی حاکمیت مبتنی بر اختناق و سرکوب در وطن روی می آورند.

سمت گیری و تسلیم شدن آن چند نفر از همراهان سازنده فیلم به وضع موجود در وطن، و روی گردانی آنها از آرمان ها، به ویژه شاخص ترین فرد آن جمع، ضربه های سختی بر کلیت صداقت و ماهیت آزادی خواهانه سازندگان فیلم، و از جمله به روحیه حساس و شکننده سیروس وارد می کند.

درد سیروس در واکنش به این گسست ها دردی شخصی نبود. درد او حس تجاوزی بود که به حرمت تبعید می شد. درد او مخدوش شدن همدلی صادقانه ساعدی با مردم تحت ستمی بود که فیلم او می خواست بازتاب مسئولانه آن در زندگی و آثار ساعدی باشد. (2)

این دگردیسی های ضد ارزشی برخی از همراهان سیروس در تولید فیلم، آنچنان روح و ذهن سیروس را به شدت تحت فشار قرار داده بود که فکر وجود آن ها در صحنه ها و نماهای فیلم، کابوس های خواب و بیداری او شده بودند. وضعیت شکننده و بن بست گریز ناپذیری بود.

اما گاه مویه برای سیروس نبود، او نمی توانست به خاموشی نگاه ها و صدا های زخم خورندگان در فیلم تن بدهد. تنها چاره را سیروس در ریشه کنی وجود آنها در فیلم می دید.

در درد دل های تنهایی مان سیروس با طنز تلخ ساعدی گونه ای می گفت:

"مرده شور این ابن وقت ها را ببرد. رفته اند پابوسی آقا. آب توبه روی سرشان ریخته اند. اون یکی با موس موس کردن به ملا ها، له له جوان اول شدن در دستگاه نکبت سینمای جمهوری اسلامی را می زند. (3) وجود این درپیتی ها در فیلم من، تن ساعدی را درقبر می لرزاند... باید این آشغال های عافیت طلب را از فیلم بیرون بریزم!"

وبعد به ترکی دست و پاشکسته می گفت:

"اولماز .. اولماز"!!

"قوردنن بیرله شیب قوزونی بیرلر، یازیق چوبانین حالینه آغلیورلار ! ... مالالار! قواد اولوبدورلر!"

(نمی شه... نمی شه!! با گرگ بره را می خورند، با چوپان گریه می کنند ! قواد ملا ها شدن !)(4)

خودزنی های روحی سیروس طولی نمی کشد. او برای خلاصی از فشارها سرانجام تصمیم دشوار " تجدید نظر" در نسخه اولیه فیلم را می گیرد. شاید درست تر آن باشد که گفته شود که او تصمیم به سلاخی فیلم می گیرد و بی رحمانه آن را تکه پاره می کند. نمی دانم تلخ است که اگر بگویم فیلم را سیروس به کشتار گاه آرمان هایش می برد و در آن جا با بردباری بی رحمانه ای آن را سلاخی می کند! تمام صحنه های مربوط به آن دودوزه بازها را حذف و جرثومه وجودشان شان را به " آشغال دانی" می ریزد.

هوا گرفته بود؛ خاکستری سردی چتر باران هول و هراس ذهن آشوب زده من بود. روی بالکن خانه سیروس ایستاده بودیم. درباره تکه پاره ها و نیم لاشه ی باقی مانده فیلم حرف می زدیم. حال و حوصله نداشت. نه کلمه هایش پیوسته بودند و نه جمله های جوابش ممتد! پک سیگار بود و کلمه های کوتاه و پک سیگار و بازهم پک سیگار ..!

آخر صحبت هایمان بود. سیروس با خنده رنگ پریده ای امیدوارانه گفت:

- "راحت شدیم، هم من، هم ساعدی و هم طفلک فیلم آش و لاش شده مان ... حالا می تونیم همه

مون نفس راحتی بکشیم، ازخفه گی وجود کثافت ها خلاص شدیم."

دوران سختی بود. بیماری جانکاه سرطان به تن و روح سیروس شبیخون زده بود و بی مهابا پیش می رفت. انگاری بی رحمی سرطان گسست های نامردمی ها برایش کافی نبود و حالا سرطان لعنتی هم از راه رسیده بود و امانش نمی داد. با اینکه روز به روز شدت بیماری نیروی کاری او را به تحلیل می برد، او با تن رنجور و بیمار اما با توان روحی جسارت آمیزی کار روی نسخه ی تازه فیلم را ادامه می داد. دنبال سامان دادن و ساختن نسخه ی نویی از فیلم بود؛ نسخه فیلمی پاک و منزّه و عاری از وجود همراهان دیرینه ای که به پابوسی ملاها روی آورده بودند. حس شکل گرفتن نسخه تازه فیلم برایش نوعی بازیافت آرامش درونی بود. آرامشی که در لحظه به لحظه های آن دوره کوتاه باقی مانده از زندگیش از آن سخن می گفت و ما آن را به خوبی در برخورد هایش احساس می کردیم.

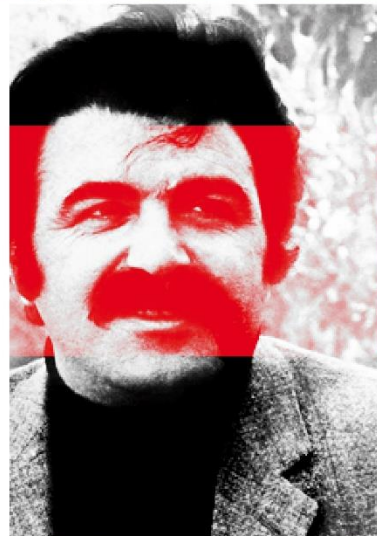
- "راحت اولدم" ... (راحت شدم)

آن روزها هروقت با سیروس تماس می گرفتم و از او درباره چگونه گی جریان کار فیلم پرس و جو می کردم به زبان ترکی مادری اش جواب می داد:

- "راحت اولدوم" ... (راحت شدم)

این جمله کوتاه ترکی تکیه کلامش شده بود. حداقل در رابطه با من این جمله را گاه و بیگاه تکرار می کرد. اتفاق یا عادت تازه ای برای او شده بود. یا که تازه من متوجه آن شده بودم. هروقت سیروس سرحال بود، دوست داشت کنایه ها، نیش ها و زهرخندهایش را به زبان مادریش ترکی بیان کند. درحرف زدن به ترکی احساس راحتی می کرد. اگرچه مجموع حرف های ترکی اش از دوسه کلمه و یا جمله های کوتاه فراتر نمی رفت. اما انگار تیزی جاندار در همان پاره های کوتاه گفته های ترکی خود حس می کرد. بی اغراق از این بازی زبانی و شیطننت آمیز لذت می برد. سیروس با حذف بسیاری از صحنه ها و مواد نسخه اول فیلم و با گذشتن از دلبستگی هایش و ساختن نسخه نو، بهای سنگینی را برای حفظ پرنسیب هایش پرداخت کرد، داغ کشنده رنجی که برای قربانی شدن فیلمش می کشید. (5)

Exilens porträtt



Golam Hossein Saeedi

Ett speciellt program till minne av den välkända exiliranska dramatikern, manusförfattaren och författaren, som aldrig blev tyst.

Dokumentärfilm av **Siroos Voghoui**

Föreläsning, samtal och debatt.

Medverkande: **Nasser Pakdaman** samhällsvetare och författare (Frankrike)

Nasser Rahmani Nejad teaterregissör och skådespelare (USA)

Ali Amini författare och filmkritiker (Tyskland)

Bahman Saghai författare och litteraturkritiker (USA)

Söndagen den 9 oktober - Kl. 14.30
Hammarkullen Kulturhus

The World is My Home
The 10th International Exile Film Festival
6-13 Oct 2011 Gothenburg - Sweden



پوستر نمایش فیلم "ساعدی - واپسین دیدار" و برنامه بزرگداشت ساعدی در دوره دهم جشنواره جشنوار بین المللی سینمای تبعید، سوئد.

سرانجام سیروس توانست فیلم را برای نمایش در دوره دهم جشنواره خودش - جشنوار بین المللی سینمای تبعید، سوئد آماده کند. این نسخه جدید فیلم برای نخستین بار در برنامه ویژه "ساعدي - پرتره تبعیدی"، روز یکشنبه نهم اکتبر 2011، ساعت 14.30 با حضور علاقمندان ساعدي و مهمانان به نمایش درآمد.



جلسه بزرگداشت ساعدي در دهمین دوره جشنواره بین المللی سینمای تبعید- سوئد
روی پرده در ارتباط راه دور از راست به چپ به ترتیب: بهمن سفایی (از آمریکا)، زنده یاد خانم بدری لنگرانی همسر زنده یاد ساعدي (از لندن) و ناصر رحمانی نژاد از آمریکا (از آمریکا)
ردیف نشسته از راست به چپ به ترتیب: منوچهر آبرونتن، علی امینی نجفی و دکتر ناصر پاکدامن.

بعد از نمایش فیلم و سخنرانی دکتر ناصر پاکدامن جلسه بحث و گفتگو با مشارکت مهمانان برنامه ادامه یافت. هریک از مهمانان از جوانب گوناگون به بررسی زندگی و آثار ادبی، نمایشی و تحقیقی زنده یاد ساعدي پرداختند. مهمانانی که در جلسه حضور داشتند عبارت بودند از:

- دکتر ناصر پاکدامن نویسنده و محقق از فرانسه

- علی امینی نجفی نویسنده و منتقد ادبی و هنری از آلمان

- بهمن سفایی نویسنده و منتقد ادبی از آمریکا (از طریق ارتباط اینترنتی)

- منوچهر آبرونتن سینماگر از هلند

- ناصر رحمانی نژاد کارگردان و بازیگر تئاتر از آمریکا (از طریق ارتباط اینترنتی)

- زنده یاد خانم بدری لنگرانی همسر زنده یاد ساعدي از انگلستان (از طریق ارتباط اینترنتی)

متأسفانه سیروس به علت شدت یافتن بیماری اش نتوانست در جلسه نمایش فیلم و برنامه و بزرگداشت ساعدی شرکت بکند. (6)

بازسازی و خلق دوباره فیلم و نمایش عمومی آن از شادمانه ترین رویداد های ممکن دوران پایانی عمر کوتاه سیروس بود.

- "راحت اولدوم" ... (راحت شدم)

راحت شده بود.

پخش عمومی فیلم

از مدت ها پیش در تدارک پخش گسترده فیلم و رای سالن های بسته نمایش از طریق یوتوب بودیم. این امر نه تنها خواسته جشنواره ما بود، بلکه همسر مهربان سیروس، اعظم عزیز نیز با جدیت در پی تحقق چنین اقدامی بود. اما بروز مشکل پیش بینی نشده ای انجام کار را به درازا کشانده بود. مشکل مسئله حقوقی کپی رایت موسیقی آغاز فیلم بود که یوتوب اجازه آهنگساز آن را می خواست. موسیقی مذکور ساخته ی آهنگسازی از کشور ترکیه بود. ما به هر امکان ممکن متوسل شدیم تا بتوانیم با آهنگساز تماس گرفته و اجازه استفاده از موسیقی او را برای فیلم بگیریم. در این راه علاوه بر تلاش مستقیم خودمان، از همکاران اهل ترکیه جشنواره مان هم تقاضای کمک کردیم. این رفقای کرد و ترک ما به طور حرفه ای در زمینه فیلمسازی و موسیقی فعالیت می کنند و از گروه های هنری شناخته شده در جامعه هنری ترکیه می باشند. آن ها هر سال جشنواره بین المللی سینمای کارگران را در استانبول هم برگزار می کنند. اگر چه ما و این رفقا تمامی امکانات ارتباطی را به کار گرفتیم، اما متأسفانه موفق به تماس با آهنگساز نشدیم.

بعد از مدتی به ناچار با دوستی در کشور آلمان برای حل مشکل موسیقی فیلم تماس گرفتیم. این دوست جدا از اینکه دستی بر آتش در هر دو زمینه فیلمسازی و آهنگسازی دارد، ارادت رفیقانه ای هم به سیروس دارد. او با علاقه مندی قبول کرد که موسیقی تازه ای برای بخش اول فیلم به عنوان جایگزین موسیقی قدیمی بسازد. اما متأسفانه با گذشت حدود بیش از یک سال، همچنان ما چشم به راه وفای عهد این دوست مانده ایم!

شوربختانه بلا تکلیفی موسیقی جایگزین اول فیلم و طولانی تر شدن زمان های برای انجام آن، کار پخش عمومی فیلم را به عقب می انداخت. تلخ خند کار آنجا بود که این همه انتظار فقط برای سه دقیقه موسیقی بود! خیلی از دوستان سیروس و ساعدی ما را شماتت می کردند که چرا فیلم را بدون موسیقی آن سه دقیقه پخش نمی کنید؟ سه دقیقه بدون صدا که فیلم را از عرش به زمین پائین نمی کشد. اما ما نمی توانستیم با لطمه به فیلم، لطمه به جان جانان ذهن سیروس بزنیم.

سرانجام در یکی از روزهای میانه آبان ماه همین سال، در دیداری اتفاقی که با دوست آهنگ سازی در دفتر جشنواره مان داشتیم و در رابطه با کار تولید فیلم تازه ای با او مذاکره می کردیم، درحاشیه جلسه مان مسئله موسیقی آغاز فیلم ساعدی و سرنوشت بلاتکلیف آن را با او درمیان گذاشتیم. خوشبختانه این دوست با شناختی که از زنده یاد ساعدی داشت و به ضرورت پرداختن به زندگی و آثار او در این برهه زمانی اهمیت می داد، با اینکه درگیر ساخت موسیقی برای کار دیگری بود، با کمال میل پذیرفت که موسیقی فیلم را بسازد. جواب مثبت او برای ما روزنه دل گرم کننده ای را می گشود. از آنجا که ما در آستانه سالگرد درگذشت ساعدی بودیم از او خواهش کردیم تا در حد امکان کوشش کند تا ساختن موسیقی این کار را در کمترین زمان ممکن انجام دهد. چرا که از نظر زمانی مهم بود که حداقل بعد از گذشت این همه سال، بتوانیم فیلم را در همزمانی با سالگرد درگذشت ساعدی پخش عمومی بکنیم. او قول داد که سعی خودش را خواهد کرد. خوشبختانه این دوست آهنگساز "منصور مانی حسینی" به قول خود وفا کرد. انصافاً موسیقی که این هنرمند عزیز ساخت نزدیک به حال و هوا و حس سیروس است و در همانگی با پرداخت تصویری صحنه های فیلم خوب کار می کند. اینک همدل با اعظم مهربان، رفیق و هم نفس سیروس در تمامی سال های زندگی مشترکشان، به ویژه در دوران پرتلاطم تبعید، بعد از گذر از هفت خوان آشنایی ها و بیگانه گی ها، بر بستر دغدغه های ممتد سیروس از گسست های نامردمی، اقدام به پخش عمومی نسخه موعود فیلم " ساعدی - واپسین دیدار" نموده و آن را در گستره ی آزاد عمومی ارائه می دهیم. (7)

به باور ما در دسترس مردم قرار دادن فیلم، در واقع در امتداد راه و در پیوند با تعهد اجتماعی و گرایش سیاسی است که سیروس به آن باور داشت. از سوی دیگر پخش عمومی آن می تواند پاسخ به یک ضرورت زمانه برای شناساندن عمیق تر شخصیت زنده یاد ساعدی، نویسنده و هنرمند عرصه های آزادی خواهی، مقاومت و مبارزه به ویژه در دوران تبعید باشد.

گاه به گاه زندگی سیروس وقوعی



سیروس در سال 1336 در یک خانواده ترک آذربایجانی در تهران متولد شد. تحصیلات خودش را تا فارغ التحصیلی از مدرسه عالی تلویزیون و سینما ادامه داد. کار حرفه ای اش را به عنوان تدوینگر در تلویزیون سنج و بعدها در واحد تدوین تلویزیون ملی ایران در تهران ادامه داد. سیروس در زمره هنرمندانی بود که تعهد خود را به جانبداری از مردم تحت ستم و مبارزه با دیکتاتوری از هنر حرفه ای خود جدا نمی دید. او نمی توانست فقط هنرمند نظاره گر فاجعه باشد و در برابر آن سکوت کند. در برابر وقوع فاجعه انسانی پامال شدن حق آزاد زیستن و حق آزاد اندیشیدن که در راه بود.

با یورش نیروهای جمهوری اسلامی به کردستان و جنگ سنج سیروس همراه با زنده یاد طیفور بطایی اقدام به به ثبت تصویری (فیلمبرداری) جنایات رژیم می کنند. با اوج سرکوب ها و در یورش پاسداران به قسمت مونتاژ تلویزیون در تهران برای دستگیری او، به خاطر شخصیت مردمی و محبوبی که سیروس در بین همکاران هنرمندش داشت، توانست در پوشش حمایتی آن ها از حلقه محاصره پاسداران رژیم، گذشته و فرار کند. سیروس با خانواده اش در جستجوی جان پناهی، با مصائبی باورنکردنی در شرایط مرگ و زندگی توانست مرزها را پشت سر گذاشته و سرانجام به سوئد، تبعید گاه ناگزیرش برسد. در سوئد به مجرد یافتن سقفی، گروه تاتر سیاوش را با همکاری تعدادی از هموطنان تبعیدی اهل سینما و تاتر در شهر استکهلم تشکیل داد. نسخه اولیه فیلم " ساعدی - واپسین دیدار " محصول دوران فعالیت او در گروه تاتر سیاوش می باشد.

سیروس علاوه بر فعالیت در گروه تاتر، با آغاز برگزاری دوره های جشنواره بین المللی سینمای تبعید - سوئد، به جمع سازمان دهندگان آن پیوست و همواره تا آخرین روزهای زندگی اش از نیروهای اصلی تدارک و برگزاری آن بود. در کنار این فعالیت ها سیروس پژوهش در زمینه سینما را نیز به طور جدی دنبال کرد. مقاله مهم او درباره وضعیت سینما در جمهوری اسلامی، به ویژه تئوری سینمای اسلامی، از مهم ترین متون پایه ای درباره سینمای ایران است که در مجله معتبر سینمایی سوئد "فیلم و تلویزیون"، شماره 3 - سال 1985 به زبان سوئدی منتشر شد. (8) سیروس مقوله جشنواره سینمای تبعید و فیلم تبعید را به عرصه های آکادمیک رسمی کشاند. پایان نامه فوق لیسانس سیروس، اختصاص به جشنواره سینمای تبعید و ویژه گی های فیلم تبعید دارد.

سیروس به طور خسته گی ناپذیری کار خلاقانه نوشتن را، در نقد و بررسی سینما و تا نوشتن شعر دنبال می کرد. با اینکه برای تامین معاش زندگی مجبور بود به قول خودش کار "گ ل" بکند. سال ها در دکه بلیط فروشی قطارهای زیر زمینی (مترو) استکهلم کار می کرد.

در آستانه ورودی های غارمانند ایستگاه های زیرزمینی محله های خارجی نشین، به دیدار سیروس می رفتیم. کنار دکه بلیط فروشی اش با هم گپ می زدیم و من به سرنوشت او و تشابه وضعیت او با ژرژ ملیس (9) سینماگر نامدار دوران صامت سینمای فرانسه می اندیشیدم، که در روزگار پایانی عمرش، او را پشت دکه سیگار فروشی خنزرنزری ایستگاه متروی کهنه محله مون پرناس پاریس اتفاقی پیدا کرده بودند. لبخند رنگ پریده تلخی به چهره مهربان سیروس نازنین می دوید. بی اختیار هول و هراس غار ایستگاه به چشم هایش می زد که همچون هیولایی دهان باز کرده بود و می خواست هردوی ما را بلعد!

بعدها سیروس به کار درمغازه رنگ فروشی روی آورد. کسب و کاری که آرامش زندگی او را رنگ سوخته زد و ضربه های ناجوانمردانه آن تا آخر عمر زندگی خانوادگی او را دچار آسیب های جدی کرد. مجموعه بحران های کار "گل" و تجربه های تلخ آن ودغدغه های گسست ها، هرگز او و خانواده اش را رها نکرد.



سیروس در دوران گسست ها و شیخون بیماری

سیروس تا آخرین روزهای عمر کوتاهش، در عرصه های فرهنگی و هنری درحد توان خود کار کرد. در عرصه های اجتماعی و سیاسی، سیروس به دگرگونی های بنیادی طبقاتی می اندیشید. نظم موجود

را برنمی تافت و بدنبال طرّحی نو در فلک بود. او نگاه به آینده داشت، و همواره در عرصه عمل از چالش ها و مبارزات مردمی ضد ارتجاع حاکم بر میهنمان دفاع و حمایت می کرد. متأسفانه سیروس در تاریخ 20 آپریل 2013 (اردیبهشت 1392) در استکهلم درگذشت و پیکرش در کنار مزار فیلمساز بزرگ سوئد "ویکتور شوستروم" (10) به خاک سپرده شد.



مزار سیروس در جوار آرامگاه ویکتور شوستروم

سیروس انسانی فروتن، بردبار و شریف بود. روحیه ای حساس و شاعرانه داشت. عاشقانه زندگی کرد، عاشقانه کار کرد و عاشقانه تا آخرین لحظه های عمرش به عنصر مقاومت، اعتراض به نابرابری ها و دیکتاتوری ها، در جوهر هنرو فرهنگ تبعید؛ این وادی عشق به آزادی انسان وفادار ماند.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند. (حافظ)

حسین مهینی

سوئد- آذرماه 1399

-
- 1- سن (Sen) حشره ای است که به گیاهان علفی، از جمله جو و گندم می چسبد. شیره و مواد درون دانه و ساقه ی گیاه را می مکند، می خورد و آن را از درون خالی و پوک می کند. اگرچه ظاهراً از بیرون گیاه مذکور سالم و درست به نظر می رسد. (برگرفته از فرهنگ معین)
 - 2- در باره کم و کیف چگونه گی گسست ها در کارو زندگی سیروس، چه در ارتباط با مجموعه افراد پیرامونی او و چه در ارتباط با همراهان تولید فیلم و سرنوشت سلاخی آن، مسائل و موارد ناگفته ی بسیاری وجود دارد، که امیدواریم در موقعیتی دیگر به بررسی آن بپردازیم.
 - 3- نگاه کنید به بازیگر و همکار گروه سازنده نسخه قدیمی فیلم "ساعدی - واپسین دیدار" که با گسست از جمع، دست در دست های خون آلود استبداد دینی می گذارد. در جشنواره فیلم فجر با همسرایی با گروه آواز کر به کوره ارتجاع رژیم می دمد، و دنبال خاک پاشیدن به خود آگاهی مردم برای دشمنان مردم سینه می زند.
 - 4- نگاه کنید به آدم فروشی فیلمبردار نسخه قدیمی فیلم "ساعدی - واپسین دیدار" در کتاب " هنر در گرماگرم انقلاب"، چاپ تهران صفحات 206-209-230.
 - 5- نسخه قدیمی فیلم را سیروس در سال 1985 با همکاری گروه تاتر سیاوش ساخته بود. در آن نسخه، سیروس و همکارانش در گروه تاتر سیاوش، تعدادی از نمایشنامه های ساعدی را اختصاصاً برای آن فیلم طراحی و اجرا کرده بودند. کاری که در نوع خود از نظر ساختار سینمایی در یک کار مستند از یک گروه کوچک واقعاً تحسین برانگیز بود.
 - این فیلم برای اولین بار در دوره اول جشنواره بین المللی سینمای تبعید- سوئد، در سال 1993 به نمایش گذاشته شد. بعدها فیلم در برنامه های ویژه جشنواره سینمای تبعید در کشورهای دیگری از جمله آلمان - در شهر کلن - نیز به نمایش گذاشته شد.
 - 6- برای پخش از یوتوب، کار آماده سازی تکنیکی فیلم را همکاران جشنواره، داریوش رحمتی و روزبه چهره رازی و سالار حسامی انجام دادند.
 - 7- این مقاله مجدداً در کتاب سینمای ایران (Iransk Film) که در سال 1995 به زبان سوئدی از سوی جشنواره بین المللی سینمای تبعید - سوئد چاپ و منتشر شد.
 - 8- ژرژ ملیس شعبده باز و طراح وارسته های تخیلی سرگرم کننده در تماشخانه ای در پاریس بود. بعد از اختراع سینما و نمایش فیلم از سوی برادران لومیر، ژرژ ملیس نخستین کسی بود که به ظرفیت و کارکرد سرگرم کننده گی رسانه سینما پی برد. اوداستان پردازی و رویا پردازی را وارد سینما کرد. فیلم های جذاب و سرگرم کننده بسیاری از جمله سفر به ماه را ساخت. ژرژ ملیس با نوآوری در کارکرد بیانی سینما در راستای جذب توده های وسیع مردم به سینما و شکل گیری صنعت سود آور سینما نقش عمده ای داشت. اما خود عاقبت قربانی رقابت های تجاری بازار نوپای سرمایه داری در سینما شد. او نتوانست به کار فیلم سازی

ادامه بدهد و با ورشکسته گی از صحنه تولید سینما و انظار عمومی ناپدید شد. سال ها از او خبری نبود تا اینکه روزی روزنامه نگاری به طور اتفاقی در حاشیه ایستگاه زیرزمینی محله مون پرناس پاریس در دهه ی سیگار فروشی چشمش به پیرمرد خنزر پنزری مفلوکی می افتد. وقتی دقت می کند ژرژ ملیس را می شناسد. خبر پیداشدن ژرژ ملیس در تمام فرانسه می پیچد. مراسم بزرگداشت با شکوهی از طرف مردم و دولت فرانسه برای تجلیل از او برپا می شود و از ژرژ ملیس به عنوان چهره ملی فرانسه و تاریخ سینمای جهان ستایش می شود.

9- پیرامون نمایش فیلم " ساعدی - واپسین دیدار" و برنامه بزرگداشت ساعدی در دوره دهم جشنواره بین المللی سینمای تبعید - سوئد، متأسفانه ما شاهد اقدامی غیرمسئولانه ای بودیم. جماعتی عوامگرا و هیاهو سالار؛ یکشنبه- این الوقت - درست همزمان با روز و ساعت برنامه ما؛ برنامه ای را برای خانم شیرین عبادی در شهر ما ترتیب می دهند. با وجود اینکه این جماعت از مدت ها پیش از تاریخ و زمان برگزاری برنامه ما آگاهی داشتند. اما نه اهمیتی به تداخل برنامه شان با برنامه ما دادند و نه حرمت برنامه بزرگداشت ساعدی را نگهداشتند!

در باره این حرکت فرصت طلبانه حرف وحدیث های بسیاری وجود دارد که پرداختن به آن ها را به وقت مناسب دیگری واگذار می کنیم. فعلا ترجیح می دهیم که پس لرزه های پرداختن به آنها، پخش فیلم و بازتاب عمومی آن را تحت الشعاع قرار ندهد.

10- ویکتور شوستروم (Victor Sjöström) سینماگر پرآوازه سوئد است، که درواقع سینمای هنری و مولف سوئد ریشه در آثار این سینماگر پیشگام دارد. بسیاری از فیلمسازان برجسته نسل های بعد از او در سوئد و حتی درجهان، از برگمان گرفته تا دیگران متأثر از نوع نگاه، پرداخت ها ی خلاق و واقع گرایانه و جلوه های بصری آثار او بوده اند. فیلم "کالسکه شب" (1921) او در همه پرسی منتقدین و اساتید سینمایی سوئد در سال 2012 به عنوان بهترین فیلم تمام دوران تاریخ سینمای سوئد برگزیده شد.

ویکتور شوستروم علاوه بر کارگردانی، سناریو نویس و بازیگر نیز بود، و درطول عمر فعالیت سینمایی اش نزدیک به شصت فیلم سینمایی را در سوئد و آمریکا ساخت.

ویکتور شوستروم در سال 1879 متولد و در سال 1960 درگذشت و درگورستان شمالی - استکهلم (Norra begravningsplatsen) به خاک سپرده شد، همان آرامگاهی که سیروس ما هم به مهمانی همسایه گی آرامش ابدی او پیوست.

- پوستر فیلم و برنامه ساعدی از ؟! (اسم طراح محفوظ است به خاطر حفظ امنیت او از آسیب های

گرمه های امنیتی نظام فاشیستی جمهوری اسلامی)

- عکس ها از حسین مهینی

- لینک فیلم " ساعدی - واپسین دیدار":

https://youtu.be/Vb0L4T_2up0